

هنر در برابر تکنیک

یا

ریاضیات در برابر خوشنویسی

آرش رستگار

این سوال که خوشنویسی هنر است یا تکنیک در برابر این سوال که ریاضیات هنر است یا تکنیک قرار داده شده است و هدف این است که درکی عمیق‌تر از این که هنر چیست را بیرون بکشیم و قیایی بدوزیم که بتوان بر تن ریاضیات کرد. از این مسیر، از فلسفه ریاضی و مفاهیم فرم و محتوا در فلسفه ریاضی نیز عبور خواهیم کرد.

مقدمه. این گزارشی از یک گفت و گوی از قبل طراحی شده است. هرچند که به زبان گفت و گو ارائه نخواهد شد. طرف‌های گفت و گو خانم دکتر آلاپوش خوشنویس و هندسه جبری‌دان با درک عمیقی از تاریخ هندسه جبری و مبانی و ابعاد فلسفی و فرمولبندی‌های مختلف آن و استاد مجید نریمان استاد انجمن خوشنویسان و دکتر سام نریمان تئوپولوژیست از دانشگاه پردو که حتما مخاطبان او را بهتر از من می‌شناسند و این گزارش هم برداشت نگارنده است. نقش بنده هم به جز نگارش گزارش و ترکیببندی و فرمولبندی نهایی محتوا، پرسش سوال‌هایی بود که پاسخ‌های این دانشمندان و هنرمندان به آن پاسخ‌ها منجر به این مقاله گردید. البته نتیجه‌گیری نهایی نیز از آن بنده است. در کنار من دوستم محمد جواد اخوت هم حضور داشتند که پرسش‌های دقیق ایشان هم در حاصل این گفت و گو بی‌تاثیر نبود. شروع اینجا خواهد بود که هنر از دیدگاه هنرمندان یعنی چه که بعد بپرسیم خوشنویسی هنر است یا تکنیک و در نهایت به این سمت و سو حرکت کنیم که ریاضیات چرا هنر است و می‌توان در زمره هنرها و در کنار آنها قرار بگیرد، که مورد اتفاق هنرمندان نیست، تا چه رسد به این که ریاضیات را متعالی‌ترین هنرها ببینند. از این مسیر شناختی که طی خواهیم کرد به مباحثی در فرم و محتوا در فلسفه هنر و فرم و

محتوا در فلسفه ریاضی خواهیم پرداخت. در نهایت به این جایگاه خواهیم رسید که تعریفی از هنر ارائه دهیم که جایگاه عالی و برتر ریاضیات به عنوان یک هنر را به نمایش بگذارد. چنین تعریفی از هنر مسلماً بر توسعه هنرهای باستانی و مدرن، هم در تکامل پیدا کردن آنها و هم در ایجاد شاخه‌های جدیدی در هنر مردمی تأثیرگذار خواهد بود. در نهایت به سمت و سو خواهیم رفت که انسان‌سازی را به عنوان برجسته‌ترین هنر معرفی نماییم.

۱- هنر چیست؟

حتماً با یک تعریف کلاسیک شروع نخواهیم کرد. بلکه با روند بحث جلو خواهیم رفت. دیالوگ ما از این اینجا شروع شد که مقاله‌ای درباره تأثیرات شناختی نوشتن تحریر می‌کردم و توجهم به این نکته جلب شد که در هنر خوشنویسی کنترل ابزار نوشتن از تمام وظایفی که دستان در چارچوب هماهنگی دست و چشم به انجام می‌رساند، دقیق‌تر و پیچیده‌تر است و حتی نسبت به هنر نقاشی و یا سایر هنرهای دستی تعالی چشمگیر دارد و این حتماً بر ساختار شناختی خطاط تأثیر می‌گذارد چون تجربه چنین سطحی از کنترل در بین انسان‌ها بسیار نادر است. این را با استاد نریمان در میان گذاشتم و ایشان تاریخ تجربه هنری خود را با من در میان گذاشتند. اینکه در نوجوانی احساس می‌کردند خطشان خوب است و دو سه سالی خودسرانه تمرین می‌کردند. تا اینکه تصادفاً با نظام العلماء که خطاط تیترو روزنامه اطلاعات بود ملاقات کردند و بعد به کلاس‌های استاد امیرخانی راه پیدا کردند. در انجمن خوشنویسان با اساتیدی چون استاد کاوه و استاد سلحشور برخورد داشتند بعد به کارسوقی ماهانه که در آن اساتید خط جمع می‌شدند و راجع به آثار صحبت می‌کردند، راه پیدا کردند. در این جلسات استاد خروش، استاد شجریان، استاد قمشه‌ای، استاد میرخانی و استاد فردادی در میان جمعی از سایر اساتید حضور داشتند. بخصوص استاد فردادی روی ابزار بسیار مسلط بودند. از جمله، قلم تراش، قلم، قدن، کاغذ، مرکب و مانند آن. و در این جلسات، این بحث که خوشنویسی هنر است یا تکنیک مطرح شده بود. نگاه اساتید عموماً این بود که اگر چه خوشنویسی در قسمت‌هایی هنر را به خودش نزدیک می‌کند اما به عنوان یک فن بهتر شناخته می‌شود. مثلاً کسی که کفش می‌دوزد، همیشه می‌تواند آن اندازه و آن فرم را بازسازی کند. این کار اگر بخواهیم این طور نگاه کنیم که به هنر آن را نزدیک ببینیم، می‌تواند جنبه‌های هنری هم داشته باشد. اینکه خوشنویس چند تا "ن" را مثل هم می‌نویسد، خودش یک هنر است اما اینکه آن را می‌نویسید در عین اینکه قواعد را اجرا می‌کند یک فن است. اینکه سبک پیدا کند و شیوه پیدا کند و شیوه‌ای متفاوت با شیوه دیگران بسازد، این بخش هنری آن است. بنابراین کلمه کلیدی در اینجا خلاقیت هنری است. در واقع، خوشنویس به عنوان هنرمند قوانینی خلق می‌کند و خود را ملزم به رعایت آن قوانین می‌نماید. پس از لحاظ ترتیب اول خلق هنری اتفاق می‌افتاد و بعد جنبه تکنیکی آن مطرح می‌شود. اما نزد یک هنرآموز تازه‌کار، اول با تکنیک برخورد می‌کند و بعدها نوبت به خلق هنری می‌رسد.

۲- خلق قانون در کنار رعایت قوانین

این صرفاً در مورد خوشنویسی یا رشته‌های هنر نیست. بلکه در هر معرفتی این اتفاق می‌افتاد. آیا هر کسی که نقاشی میکشد هنرمند است؟ آیا هر کسی که خوشنویسی یا مجسمه‌سازی یا نگارگری می‌کند هنرمند است؟ در تمام این رشته‌ها هنر آموز از یادگرفتن و تقلید کردن شروع می‌کند و از کار بزرگان کپی می‌کند این یعنی مهارت‌هایی را یاد می‌گیرد. پس با یاد گرفتن فن شروع می‌کند. و این ربطی با شاخه‌های مختلف هنر یا معرفت ندارد. اما همین هنرورز، از مرحله‌ای به بعد چیزی از وجود خودش در کار وارد می‌کند. یک معنویتی بدست می‌آورد. به محض اینکه فعل خلاقانه اتفاق افتاد می‌شود هنرمند. اما تعداد هنرمندان کم است. تعداد کسانی که نامشان ماندگار می‌شود هم بسیار کمتر است. به کسی که تقلید می‌کند نمی‌توان هنرمند گفت. در ریاضیات هم شبیه این است. آیا هر کسی که ریاضیات می‌ورزد هنر و خلاقیت دارد؟ این شبیه همان مسئله علم حصولی و علم حضوری است. مراتب علم حصولی را خیلی‌ها طی می‌کنند. اما علم حضوری را عده بسیار نادری بدست می‌آورند. با این اوصاف که گفتیم چیزی که با یادگیری فن دست خوشنویس را می‌گیرد، شیوه یا سبک کار است. اما هر هنرمندی می‌تواند به آن هنر اضافه کند. و یا شیوه خودش را بسازد. برای مثال، شیوه استاد امیرخانی متمایز است. و مهم این است که این شیوه جدید پس از قدرت‌نمایی در آن فنون پیشین خلق شود. اینجاست که مولفه‌های اجتماعی خلق هنری مطرح می‌شود. خوشنویس باید در جمع اساتید خط جایگاهی بدست آورد که شیوه ابداعی او بتواند پذیرش اجتماعی بدست بیاورد که به آن خواهیم پرداخت. خلق قانون و بعد رعایت قوانین خلق شده ایجاد شناسختی را هم دربر می‌گیرد. هنر خوشنویسی عادت‌ی است که در ذهن و فیزیک دست فرم می‌گیرد. حتی برای کسی که خوشنویس نیست و یادداشت برمی‌دارد این اتفاق طبیعی، شرايطی در ذهن و فرم دست اتفاق می‌افتد که توسط ذهن رصد می‌شود. این طور است که اجرای قوانین درونی می‌شود.

۳- خلاقیت هنرمند

در خوشنویسی کسانی هستند که از خود خلاقیت نشان می‌دهند، ماندگار نمی‌شود هر خط شان و منزلت لازم برای ماندگاری را ندارد. در مورد ریاضیات هم همین‌طور است. همه ریاضی‌کاران آن شان را ندارند. صاحب شان و منزلت آن علوم حضوری شدن بعد از دستیابی به علم حصولی کار هر کسی نیست. استاد امیرخانی هم بعد از این که استاد کامل خط شکسته شدند و به درجه نخبگی رسیدند، توانستند رویکردها و شیوه‌هایی را تغییر دهند. قدرت و تسلط ایشان بر هنر خود در کنار پرکاری و شهامت ایشان را موفق کرد چیزهایی را به خط شکسته اضافه کنند. مثلاً در هنر خوشنویسی، به خصوص در قطعه‌نویسی، در چلیپا دو تا کشیده را جایز نمی‌دانستند. کسانی می‌توانستند این رویه را تغییر دهند که صاحب فن، پرکاری و سابقه باشند. چه اشکالی هست که تابلو را بشکنند. استاد امیرخانی در قطعه‌نویسی و ترکیبیات چیزهایی را بوجود آورد و بقیه تبعیت کرده و اکنون شیوه شده.

قواعدی در خوشنویسی هست که شاید در نقاشی نباشد و در ریاضیات به آن نزدیک باشیم. مثلاً الف سه نقطه کشیده می‌شود. حس ما نسبت به ریاضیات هم همین است. گذشته از اینکه هنر بخشی، رها شدن از قواعد است، در خوشنویسی خودمان را می‌بریم در چارچوب قانون. مثل واحد قطر قلم نسبت به طور عرض، اندازه یا شیوه کار. این طرز فکر از زمان آموزش شروع می‌شود که چطور می‌خواهی این را با قواعد جلو ببری و بعد بتوانی قواعد را بشکنی و بعد بررسی به بعد هنری‌اش. استاد نریمان فرمودند: وقتی استاد امیرخانی به من سرمشقی می‌داد یک هفته فرصت داشتم روی آن کار کنم. یک هفته را که شروع می‌کردم اول خیلی راحت بود. اما به جایی می‌رسید که فکر می‌کردم کار بسیار سخت شده است. گذری از سادگی به پیچیدگی و بعد بازگشت به سادگی و زیبایی وجود دارد. در سن و سال جوانی کار را ساده‌تر می‌دیدم و دنبال زود به نتیجه رسیدن بودم. شروع می‌کردم و جلو می‌رفتم که کم‌کم شرایط سخت‌تر می‌شد. دیدن نظرات ظریف و پنهان کم‌کم مرا به درون آن شرایط می‌کشاند و به عمق آن راه پیدا می‌کردم. فشار قلم، مقدار مرکب، نوع کاغذ کم‌کم مهم می‌شدند. همه اینها دست و بال هنرجو را می‌بندد چون همه این نکات را باید یکی یکی رعایت کند. بنابراین قوانین مراتب دارند، پیدا و پنهان دارند. همه در دسترس یک هنر جوی تازه کار نیستند.

۴- مولفه‌های اجتماعی خلق هنری

استاد نریمان تعریف می‌کردند وقتی در دبیرستان بودم خیلی علاقمند بودم که خوشنویس کلمه اطلاعات در تیتراژ این روزنامه چه کسی بوده است. در یکی از مسابقات روزنامه‌نگاری با استاد نظام العلماء که خوشنویس این تیتراژ بود آشنا شدم. خوشنویسی چشم نوازی و زیبا سازی در کلام را با خود دارد. خانم آلاپوش داستان علاقه‌مند شدن خود را به چنین بیان کردند که علاقه ایشان به خاطر ادبیات بودو در عاشقانه‌ها و عارفانه‌های مولانا، عطار، حافظ. حط باید شوق و طرب را نشان دهد. بین خطوط مختلف خط شکسته آن حال و هوا را می‌سازد. اینکه خوشنویسی با کلام پیوند خورده این مزیت را نسبت به بقیه هنرهای ایرانی دارد که شعر زبان حال ایرانیان است و این یک ویژگی برجسته در برابر هنرهای دیگر است. همه اینها معرفت‌هایی هستند. ریاضی، فیزیک، علم، خوشنویسی و هنر همه معرفت‌هایی هست. کسی که بتواند معرفت را حال و هوا بدهد و از خلاقیت خود به آن اضافه کند، تا ماندگار شود باید از شان و منزلتی اجتماعی برخوردار باشد. بنابراین هم فردی که خلق هنری می‌کند باید منزلت اجتماعی داشته باشد و هم محتوای این خلاقیت باید در بین مردم جایگاه قبلی داشته باشد. جایگاه محتوا هم به ابعاد هنری مربوط می‌شود و هم به ابعاد ادبی که بین مردم ایران جا افتاده است. هنرمند بعد از این که قانون خلق می‌کند، باید خودش به آن قوانین پایبند باشد. در ریاضیات هم همینطور راست. اینکه قوانین خلق شده باید درونی شوند و ماندگار شوند، برای تاثیر اجتماعی خلق هنری لازم است. اگر هنرمند خودش به هنر خود پایبند نباشد چطور می‌تواند انتظار داشته باشد دیگران از او پیروی کنند و یک سبک یا شیوه جدید پایه‌گذاری شود و ماندگاری حاصل گردد؟

۵- مراتب قوانین

همانطور که در هنر قوانین مراتب دارند و پیدا و پنهان دارند، در ریاضیات هم سلسله مراتبی از قوانین وجود دارند. برای مثال برای کسانی که کارشان محاسبه است. استانداردهای بین ریاضیدانان رایج است. محاسبات ریاضی انجام دادن هم خوب و بد دارند. کسانی که مسئله حل می‌کند هم قوانین دارند. گاهی یک روش حل مسئله روشنگر است و گاهی روشنگر نیست و گاهی حتی گمراه کننده است. کسانی که ریاضی انجام دادن را قضیه اثبات کردن می‌دانند، استانداردهایشان مشهور است ولی استانداردهای پنهان برای اثبات قضایا هم وجود دارد. تئوری پردازی هم قوانینی دارد که هر ریاضیدانی با این قوانین مواجه نمی‌شود و آنها را یاد نمی‌گیرد. تا برسد که کسی به حدی برسد که در قوانین تئوری پردازی نوآوری کنند و خلاقیت به کار برد و دست بالای دست ارسطو بگذارد. بالاتر از تئوری پردازی، مهارت پرسش‌گری است. ریاضیدانانی هستند که با برنامه‌های تحقیقاتی بلندمدت خود، آینده ریاضی را شکل می‌دهند و نیز قوانینی برای پرسش‌گری دارند و این قوانین را تنها ریاضیدانانی که به مرحله پرسش‌گری ارتقاء یافته‌اند می‌دانند و خود را ملزم می‌دانند که در پرسش‌گری‌های خود از این قوانین نانوشته پیروی کنند و به ندرت کسی دارای جایگاهی اجتماعی میان ریاضیدانان است که در این قوانین نوآوری کند. اگر هم چنین کند باید خودش از آنها پیروی کند تا فرهنگ این قوانین نو میان ریاضیدانان جا بیفتد. اما مگر یک ریاضیدان بسیار برجسته چند برنامه تحقیقاتی بلندمدت در شاخه‌های مختلف ریاضیات از خود به جا می‌گذارد که بتواند هم نوآوری کند و هم در پرسش‌گری برای جا افتادن قوانین نو، فرهنگ سازی نماید؟ این است که چنین نوآوری‌هایی به ندرت در تاریخ ریاضیات اتفاق می‌افتد و بسیاری از آنها هم ماندگار نمی‌شود، چرا که تعداد زیادی از ریاضیدانان وجود ندارند که متوجه این نوآوری‌ها باشند. اما آنچه وظیفه دیگر ریاضیدانان است کشف این قوانین نانوشته است و این کار نیازمند تمارین ممتد و پوسته است که هر کسی کشش این تداوم را ندارد و باید هنر برای ریاضیدان آنقدر جذاب باشد که به اندازه کافی کشش داشته باشد تا تداوم لازم را از خود نشان دهد.

۶- کشف قوانین

استاد نریمان تعریف می‌کردند که گاهی تا نیمه شب ساعت ۲ یا ۳ یا چهار صبح سر یک کار می‌نشستم. پدر و مادر به من سر می‌زدند که چکار می‌کنی؟ چه می‌نویسی؟ ولی تا به نتیجه‌ای که برایم رضایت‌بخش بود نمی‌رسیدم، دست از کار نمی‌کشیدم. این تداوم و کشش در خیلی از هنرها شرط نیست. استاد قواعد را می‌گوید تا مهارت خود را منتقل کند. متعلم شروع به تمرین می‌کند و سعی می‌کند قوانین را رعایت کند. اما قواعد در نزد استاد مسیری طولانی را طی کرده تا شکل گرفته و دیدن نمونه‌های فراوان متعلم را متوجه ریزه‌کاری‌های رنگ، جوهر، جنس قلم نور و غیره می‌کند تا متعلم هم آن مسیر را دوباره طی کند و آن بار سنگین آرام آرام بر دوشش بنشیند. قواعد در علوم هم شامل مشاهدات فراوان و زحمت کسانی است که آنها را تدوین کرده‌اند. بنابراین باید متوجه تفاوت

این طی طریق و تبعیت کردن از قوانین بود. تجربه به متعلم انتقال داده می‌شود و او خودش دنبال می‌کند. هر کسی می‌تواند با اشخاص دیگر تفاوت‌هایی داشته باشد و این دقیقاً همان جنبه‌ای است که منجر می‌شود ما کلمه طی طریق را به کار ببریم. استاد اگرچه به قانون یا ایده‌ای رسیده، اما متعلم همیشه می‌تواند فکر کند او اولین کسی است که مسیر را طی می‌کند. همه مسیر می‌تواند نو به نو برای او اتفاق بیفتد. اگر چه شاید دویست سال پیش برای استادی اتفاق افتاده باشد، اما متعلم دوباره آن را کشف می‌کند. در ریاضیات و در سایر علوم همینطور است. اگر قرار است متعلم همه مراحل را طی کند، انگار که او خود فاعل اصلی بوده است. بین ریاضی و خوشنویسی و غیره تفاوتی نیست. تفاوت‌ها به اشخاص بستگی دارد. در واقع مسئله اصلی هنرمند بودن است نه هنر. باید به جنبه انسانی آن توجه کرد. شاید بهتر باشد بگوییم، اگر نزدیک‌تر شویم تفاوت‌ها مشخص می‌شود. ولی از دور شباهت‌ها بیشتر است. اینکه دانشی تبیین شود یعنی اینکه کسی که طی طریق کرده ساختار بدهد و فرم تبیین شده را مکتوب کند، یعنی طریق و تاریخچه را حذف کند و اتفاقات را پنهان که و یافته‌های نهایی را جلو بگذارد. اما در هنر کمتر این طور است.

۷- مسئله تداوم کار هنری و انگیزش

اما باید طی طریق طریق کرد تا بفهمیم تبیین و فرمولبندی نهایی چه صدمه‌ای به معرفت می‌زند. بنابر آنچه گفتیم نباید اجازه داد زود به مرحله تبیین و انتقال برسیم. تا جای ممکن باید در برابر تبیین مقاومت کرد. تمام قوائد و قوانین نزد هنرمندی که هنری ارائه نکرده، ولی کار هنری می‌کند، قواعد را اجرا می‌کند و کم‌کم ملکه ذهنش می‌شود، آثار هنری را عیناً دوباره خلق می‌کند، سر آخر باعث می‌شود که آنقدر تبحر پیدا کند که یک چیزی را تغییر دهد. اما به زبان خوشنویس خلاقیت چیست؟ می‌رسیم به جایی که فن، تبحر و کارایی می‌رسد به یک شیوه. شیوه که شکل گرفت، می‌گوییم هنر. یعنی خلاقیت اتفاق افتاده است. شیوه استاد اصفهانی، شیوه استفاد کلهر، شیوه استاد امیرخانی متفاوتند ولی قوائدشان یکی است. سبک که ابداع شد، آن بخشی که نیاز به مکتوب کردن آن نیست، آن حس و حالی که هنرجو می‌تواند کشف کند، می‌تواند زاییده هنر بعدی باشد. یک تفاوت اصلی بین ریاضیات و خوشنویسی هست و آن اینکه هر کسی، با هر علمی و با هر ایدئولوژی، و یا هر سطحی از داشتن می‌تواند زیبایی خوشنویسی را درک کند، حتی کسی که فارسی‌زبان نباشد. محققان سوئیسی و ژاپنی زیبایی را می‌بینند. اما زیبایی ریاضیات را کسی درک می‌کند که آن را می‌ورزد. خوشنویسی، نقاشی، موسیقی فرقدشان در این است که همه می‌توانند زیباییشان را درک کنند. اینطور نیست که اصل زیبایی را کسی که می‌نویسد بفهمد. هنر فاخر خوشنویسی، نقاشی و موسیقی به این دلیل ارج دارد که ما در عالم ازل زیبایی‌ها را دیده‌ایم و درک کرده‌ایم و وقتی هنر ناب را می‌بینیم، می‌فهمیم که سرشت ما به آنها آشناست:

ما همه اجزای آدم بوده‌ایم در بهشت این لحن‌ها بشنوده‌ایم

گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی یادمان آید از آنها اندکی
ناله سرنا و تهدید دهل چیزکی ماند بدان ناقور کل
پس خلق ریاضی مخاطبش همه نیستند و زیبایی و لذتش را همه درک نمی‌کنند.

۸- تفاوت‌های هنر ریاضی با هنرهای کلاسیک

بعضی از زیبایی‌ها این طور هستند که هم می‌توانند بلافاصله از آن درکی داشته باشند ولی درک بعضی از زیبایی‌ها مقدماتی می‌خواهد و مراتبی هم دارد. بعضی از ابتدا زیبایی‌اش روشن است ولی برای برخی باید جلوتر هم رفت و جاهای دیگر را هم دید. پس ممکن است همه اینها هنر فاخر باشند ولی برخی مقدمات لازم داشته باشند. پس لذت بردن از هنر هم به یک معنی مراتبی دارد. چشمی که در درک زیبایی ورزیده است و با چشم مبتدی فرق می‌کند. گوشی که در درک زیبایی ورزیده است با گوش مبتدی فرق می‌کند. در ریاضیات هم همین است. عقلی که در درک زیبایی ورزیده است با عقل مبتدی فرق می‌کند. این هم خودش نکته مهمی است اسباب و ابزار درک زیبایی‌های هنرهای کلاسیک گوش و چشم است، اما اسباب و ابزار درک هنر ریاضیات عقل ساختار ساز و ساختار شناس است. عقل ساختار ساز است و می‌تواند ساختار زیبا خلق کند و هم ساختار شناس است. اما چشم نمی‌تواند زیبایی بصری خلق کند و این کار را دست‌ها انجام می‌دهند. یا گوش نمی‌تواند صوت و لحن زیبا بیافریند و این کار را حنجره انجام می‌دهد. حتی بشر دستگاه‌هایی ساخته که با دست بتوان تویستی آفرید که آن را ساز می‌نامند و از ساختن می‌آید، یا ارغنون یا ارگ که از ارگان می‌آید یا از ابزارهایی برای خلق تصویر استفاده می‌کند. حتی در عصر اطلاعات کامپیوتر می‌تواند موسیقی خلق کند و تصویر بیافریند اما نمی‌توانیم دستگاهی بسازیم که مانند عقل ساختار ساز باشد و یا مانند عقل ساختار شناس باشد. همانطور که نمی‌توان دستگاهی ساخت که زیبایی بصری را بفهمد یا زیبایی اصوات و الحان را بشناسد. اما خلق هنری هم چه در تصویر و چه در لحن و چه در ساختار کار هر کسی نیست. کسی می‌تواند به شیوه برسد که به قدرت رسیده باشد. خیلی‌ها به شیوه می‌رسند ولی ماندگار نیست. ممکن دست شیوه درستی نباشد. مورد پسند قرار گرفتن و اشاعه شیوه و اینکه چقدر می‌تواند در ماندگاری یا فراموش شدن یک شیوه نقش داشته باشد، یا اینکه برخی جرقه‌ای از خلاقیت را شروع می‌کنند ولی تکمیل کننده نیستند، پس از این سخن خواهیم گفت.

۹- مراتب لذت بردن از هنر

لذت بردن از هنر به لذت بردن از زیبایی منحصر نمی‌شود. بلکه لذت بردن از انجام دادن و حتی لذت بردن از خلق کردن هم اهمیت بسیاری در تداوم کار هنری و انگیزش هنرجو دارد. مراتب انجام دادن ریاضیات فراوانند و خلق هنری در هر یک از این مراتب معنای مخصوص به خود را دارد. ریاضیدانان بسیاری در این مراتب از انجام دادن ریاضیات لذت می‌برند و هر چه این مراتب مجردتر می‌شود ریاضیدانان کمتری پیدا می‌شوند که تجربه خلق

هنری را در آن مراتب چشیده باشند. به نظر در مورد خلق هنری در هنرهای کلاسیک چنین مراتب تجرید متکثری وجود ندارد. بالاخره بینایی و شنوایی مگر چقدر اجازه تجرید می‌دهند؟ اما از طرف دیگر لذت بردن از زیبایی در آثار کلاسیک هنری بسیار در دسترس‌تر است. به طوری که حتی کسانی که هنرمند نیستند یا تجربه هنری ندارند هم می‌توانند از آثار هنری کلاسیک لذت ببرند. این نکته وظیفه‌ای بر دوش ریاضیدان می‌گزارد. او باید زیبایی ریاضیات را به مردم کوچه و خیابان بنمایاند. او باید ریاضیات را پایین بیاورد و مردمی کند. اگر هنرمندان کلاسیک زیبایی ریاضیات را نمی‌شناسند، این اشکال کار ریاضیدان را نشان می‌دهد. بلکه مراتب مجردتر زیبایی هنری ریاضیات هم باید پایین آورده شود و در جلوی دید همه ریاضیدانان قرار گیرد. چرا باید این طور باشد که ریاضیدانان مسئله حل‌کن با زیبایی‌های خلق هنری تئوری‌پردازان آشنا نباشند. یا تئوری‌پردازان با زیبایی‌های خلق هنری پرسش‌گران آشنا نباشند یا ریاضیدانان محاسبه‌گر با زیبایی‌های خلق هنری ریاضیدانان مسئله حل‌کن آشنا نباشد؟ همینطور در مورد مراتب مجردتر خلق هنری ریاضیات. ریاضیدانان افرادی درون‌گرا هستند که در لاک خود فرو رفته‌اند. اصلاً چون درون‌گرا بوده‌اند به دنبال ریاضیات رفته‌اند تا ناچار نباشند با مردم بسیاری تعامل کنند و این ریشه تلاش نکردن آنان برای نمایش هنری است.

۱۰- تکمیل خلق هنری

کسانی هستند که شیوه‌ای را شروع می‌کند ولی تکمیل کننده نیستند. اشخاص دیگری می‌آیند و آن را تکمیل می‌کند. استاد امیرخانی شیوه‌اش از شیوه استاد کلهر نشأت گرفته و آن شیوه را تکمیل کرده است. خیلی‌ها اگر به شیوه استاد امیرخانی دل بسته‌اند به خاطر این است که صد سال پیش استاد کلهر شیوه‌ای داشته که خیلی اساتید دنبالش نکردند ولی خیلی‌ها پیروش بودند. اما چرا در آن دوره شیوه استاد کلهر جا نیفتاد، باید دلایلش را مطالعه کرد. اساتیدی با این تغییر مقاومت کردند. مقاومت می‌تواند یک جریانی را متوقف کند. این جا نیاز به قدرت نهایی صاحب شیوه هست. در طول تاریخ ریاضیات هم همینطور بود. روحیه محافظه‌کاری باعث شده ظهور هندسه‌های نااقلیدسی به تعویق بیفتد. پسند مردم در گذر زمان و در دراز مدت خودش را نشان می‌دهد. شیوه ناب بالاخره ماندگار می‌شود. اگر چند صباحی قبول عام یک شیوه به تاخیر بیفتد چون یک سری افراد جسارت آن را ندارد، بالاخره حقیقت بروز پیدا می‌کند و خود را نشان می‌دهد. شاید هم مقاومت یک جایی پرونده یک شیوه را ببندد و دیگر اشاعه پیدا نکند. آمد و نیامد دارد. شیوه‌هایی بوده مثل شیر عبدالمجید که اشاء پیدا نکرده چون خیلی شیوه سختی بود. همه سعی کردند آن را ساده کنند. مثلاً استاد کابلی تلاش بسیاری کرد که سبک او را ساده کند. عبدالمجید سی ساله بود که از دنیا رفت. سبکش آنقدر قشنگ بود و آنقدر فرم داشت که به سختی خوانده می‌شد. اما دیگران کم‌کم آن را خلاصه کردند و سبک کردند. عبدالمجید کارهای عجیب و غریب بسیاری داشت. برای تکمیل کار او نیاز به ساده‌سازی بود و تکمیل یک شیوه و ساده‌سازی آن زمان‌بر است. ممکن است

سال‌ها و حتی ده‌ها طول بکشد تا یک سبک کامل شود و حاصل نهایی لزوماً به نام خالق اولیه آن نیز نخواهد بود. مردم ممکن است نام هنرمندی را فراموش کند و متخصصان فقط او را بشناسند اما هنر او ماندگار بماند.

۱۱- تاثیر گذر زمان

مراتب قانون با مراتب کشف مرتبط هستند. مکاشفه و شهود در ریاضیات بیشتر از خوشنویسی است. نه لزوماً عمیق‌تر، اما بیشتر. ریاضیدانان خودشان چنین می‌گویند که ما قوانین را کشف می‌کنیم. بخشی از هنر همین تداوم است که کشف هنری در بستر این تداوم اتفاق می‌افتد. یعنی در بستر زمان است که کسی که کار هنری می‌کند کم‌کم به این حس و حال می‌رسد که می‌تواند از آن لذت برد و چون این لذت فردی است و نیاز به کسی، چیزی و ابزاری نیست. همیشه هنرمند آن را با خودش دارد مثل هنر آواز. خوشنویسی هم این تداوم را دارد. بخصوص اگر با ادبیات همراه باشد و هنرمند دانش ادبی داشته باشد که تکمیل‌کننده کار هنری است. اگر هنرمند به درجه‌ای برسد که کسی جرات نکند قلم‌فرسایی کند و اثر بگذارد، لذتی به دست می‌دهد که خودش تداوم را نتیجه می‌دهد. در هر کاری آنچه باعث تداوم می‌شود لذت است. ریاضیدان واقعی هم کسی است که شوق دارد و خود را در برابر خیل ندانسته‌ها می‌یابد. این شوق، شوق و لذت یادگیری است. ولی خوشنویس به چنین انگیزه‌ای نمی‌رسد. علاوه بر لذت و شوق در هر دوی ریاضیدان و خوشنویس، میل به جستجو و رسیدن به ندانسته‌ها و حل نشده‌ها و کشف حقیقت برای ریاضیدان باعث کشش مضاعف است. برای هنرمند خلق باعث کشش است که برای ریاضیدان هم خلق لذت بخش است. اما پیاده کردن قوانین هم حساب و کتاب دارد. هم در خوشنویسی چنین است و هم در ریاضیات. برای ریاضیدان قوانین جدید باید با قوانین قبلی سازگار باشد و هماهنگی با همه آنها وجود داشته باشد و این نیاز به یک نگاه کل‌نگر دارد. در مورد خوشنویسی لزوماً این هماهنگی با سنت وجود ندارد. که البته پدیده جدیدی است و قبل‌ها چنین نبوده است.

۱۲- تکامل تدریجی و ماندگاری هنر

قبل از انقلاب هنر خوشنویسی چهارچوب مشخص و معلومی داشت که الان دیگر چنین نیست. بعد از انقلاب کار هنری از لحاظ کمیت تغییر کرد و شیوه‌های مختلفی را اساتید به کار بردند که موجب تغییرات بیشتر شدند. عنوان‌های خطوط جدید بسیارند و به نظر با هیچ اصولی تطابق ندارند و نمی‌توان هم گفت آیا ماندگار می‌شوند. این به ارتباط خوشنویسی با گرافیک هم مربوط می‌شود که باید در جای دیگری به آن پرداخت. این خطوط منشا خود را از نستعلیق یا ثلث گرفته‌اند ولی کم‌کم منشاء خود را زیر سوال می‌برند. خطوطی خلق می‌شود که هم اکنون مورد پسند بسیاری نیست ولی کم‌کم جا می‌افتد. اما می‌توان دید که کیفیت را یک جوهرهایی از دست داده‌اند. شیوه اگر تکمیل نشود، ماندگار نخواهد شد. تکامل تدریجی باعث ماندگاری می‌شود. در ریاضیات هم از ایده‌ای شروع می‌شود و تکامل تدریجی باعث ماندگاری می‌شود. اما هنر خوشنویسی و ریاضی هر دو به شخص ربط

دارند. شیوه توسط آن فرد ماندگار می‌شود و بعد از فوت او تمام می‌گردد. امیر خانی که شیوه کلهر را دنبال کرده و تکامل داده، عده‌ای دنباله‌رو دارد، اما همه با هم تفاوت‌هایی دارد. در ریاضیات هم چنین است. هر یک از خلاقیت‌های ریاضی هیلبرت را یکی از شاگردانش زنده نگه داشت. اما شاگردان هم صاحب سبک خود بودند. از طرفی ریاضیات هیلبرت بود که زنده می‌ماند. از طرفی روح هنری دیگران بود که نشو و نمای آن را مدیریت می‌کرد. هم روح هنری هیلبرت بود که زنده می‌ماند و هم روح هنری دیگران در کار بودند. در هنر کلاسیک هم آثار هنری همین‌طور هستند. روح دارند و زنده هستند. حال شما می‌خواهید بگویید که این روح خالق این آثار است، یا بگویید روح کسانی است که بر خالق اثر تاثیر گذاشته، یا اگر دوست دارید بگویید اثر هنری روح مستقل خودش را دارد و زنده است و حیات دارد. فرقی نمی‌کند.

۱۳- در ساختار شناختی هنرمند چه می‌گذرد؟

اولین بار که متوجه اهمیت خوشنویسی در میان هنرهای کلاسیک گردیدم به این نکته توجه کردم که کنترل حرکتی خوشنویس بر قلم خطاطی در بین ابزارهایی که هنرمندان به کار می‌برند بی‌نظیر است و به این که چنین کنترل دقیقی چه تاثیری بر مغز و شبکه عصبی و هماهنگی دست و چشم می‌تواند بگذارد و بر این اساس چه تاثیری بر ساختار شناختی خطاط می‌گذارد توجه کردم. هر چند که صحبت‌های اساتید فن خوشنویسی نشان داد که ایشان اثر هنری خود را در بستر زمان و در حال خلق شدن نمی‌بینند و به فلسفه بودن بیشتر نظر دارند تا فلسفه شدن با این حال گمان می‌کردم این مراحل دقیق خلق کردن باید تاثیر پررنگی بر شناخت هنرمندان خوشنویس داشته باشد. این مسئله باید به صورت کم‌رنگ‌تری در ذهن یک نقاش هم اتفاق بیفتد چون نقاش در بستر زمان طولانی‌تری هم اثر خود را خلق می‌کند و مراحل آن در ذهن او باقی می‌ماند. شاید خطاط پیش از نوشتن همه نتیجه نهایی خلق هنری خود را در ذهن مجسم کرده باشد، اما در مورد نقاش عموماً نمی‌تواند چنین باشد چون حجم جزئیات بسیار زیاد است و نقاش تنها می‌تواند کلیاتی را در ذهن خود از پیش ترسیم کرده باشد. این است که دیدن و توجه کردن به فرآیند خلق هنری در بستر زمان برای نقاش بسیار آسان می‌شود. یک مجسمه‌ساز برجسته نیز آنچه در داخل سنگ تخیل می‌کند برایش پررنگ است و کاری که می‌کند زدودن زواید از اثر هنری‌ای است که در ذهن خود ثبت کرده است و آن را در داخل سنگ تخیل می‌کند. پس فرآیند خلق هنری برای مجسمه‌ساز بیشتر شبیه خوشنویس است تا نقاش. البته اگر در عمل از یک نقاش بپرسید، او هم خواهد گفت که بیشتر به نتیجه نهایی نظر دارد و فرآیند خلق هنری را چندان در ذهن خود مرور نمی‌کند. این نکته برای یک ریاضیدان هم صادق است. ریاضیدان هم پس از خلق هنری به نتیجه نظر دارد و فرآیند خلق هنری و مسیری که طی کرده و شکست‌هایی که در این مسیر تجربه کرده است را عمدتاً فراموش می‌کند و در ذهن او پررنگ نیست. اگر چه این مسیر خلق هنری است که بیشترین تاثیر را بر ساختار شناختی هنرمند می‌گذارد ولی گویی خود هنرمند متوجه این نکته نیست.

۱۴- فرم و محتوا در فلسفه هنر

آنطور فهمیده شده که خیلی از خوشنویسان در وهله اول به فرم فکر می‌کنند و نه محتوا. حتی در نگاه اول به معنی بیت هم فکر نمی‌کنند. حتی گاهی مصرعی از بیتی را می‌نویسند که به وضوح ناقص است ولی از لحاظ نرمی و کمپوزیسیون خوب در می‌آید. ولی اگر دو بیت را می‌نوشتند خوب در نمی‌آمد. این چیزی است که حتی گاهی متن را بدون نقطه می‌نویسید به طوری که خودشان نمی‌توانند آن را بخوانند. این فکر کردن به فرم و اولویت دادن به فرم در هنرمندان بسیار برجسته است. اما ممکن است از فرم به معنا برسند و معنای جالبی از آن در بیاید. حرکت از مفاهیمی نیست که در وهله اول مورد توجه خوشنویسان باشد. اما چیزی دیگری هست که برای خوشنویس مهم است که بسیار شبیه آراء گروتندیک است. خود اشیاء نیست که برای آنان مهم است. آنچه مهم است اینکه چطور اشیاء کنار هم قرار بگیرد و زیبایی خلق کنند. همین نکته از دید یک شاعر کنار هم قرار گرفتن کلمات را طوری دیگر زیبا می‌بینید و از دید موسیقی‌دان کنار هم قرار گرفتن نت‌ها طوری دیگر زیبا دیده می‌شود. برای مثال در آراء سایه شنیده می‌شود که او برای کلمات رنگ و حرارت می‌بیند و آنها را با توجه به این ابعاد کنار هم قرار می‌دهد. حتی گاهی خطاط کلماتی بدون ربط را کنار هم قرار می‌دهد تا زیبایی خلقت کند. فکر کردن به کومپوزیسیون و فکر کردن به نگاتیو در خودآگاه هنرمندان بسیار پررنگ است. برای کسانی که تربیت هنری ندارند فکر کردن به نگاتیو در ذهن نمی‌آید. مثلاً برای موسیقی‌دانان بخشی از شنیدن موسیقی گوش کردن به قام‌های سکوت است، به جای شنیدن گام‌های نواختن. این یک تربیت خاص است که هنرمندان دارند. یا هیچکاک در برابر آراء منتقدی که درباره فیلم طناب صحبت می‌کرد گفت من به این ایده‌های فلسفی فکر نکردم. فقط سعی می‌کردم فیلمی بسازم که در آن هیچ کاتی به دوربین داده نشود. یا حاتمی‌کیا در مورد فیلم آژانس شیشه‌ای گفته که بسیار فکر کردم چطور فیلمی جنگی بسازم که در آن فقط یک تیر شلیک بشود. یا صحبت‌های سایه درباره آواز شعریان نوعی دیگر از رسیدن فرم به محتوا را به نمایش می‌گذارد. در ریاضیات اما، فرم در برابر ساختار قرار می‌گیرد. کلام قصاری از گروتندیک درباره فرم و ساختار به جا مانده که می‌گوید فرم چیزی است که می‌تواند به شکل هر ساختاری در بیاید. و این روایتی متفاوت از فرم در برابر محتواست که در ریاضیات اتفاق می‌افتد.

۱۵- فرم و محتوا در فلسفه ریاضی

کم‌کم به این سمت نزدیک خواهیم شد که نتیجه‌گیری‌های شخصی خودم را بنویسم. در فلسفه ارسطو، روح یک صورت فرض می‌شود. درک پیروان ارسطو از روح صوری ارسطویی چیزی شبیه به یک سیستم است. اما وقتی با عالم اسم و رسم ملاصداً مواجه می‌شویم و آراء ابن عربی راجع به خالق الباری المصور را می‌شنویم که آن را مراحل ورود به عالم هستی می‌بیند، آراء ارسطو را بهتر درست می‌کنیم. اسم از دیدگاه ملاصداً همان ساختار از دیدگاه گروتندیک است و رسم از دیدگاه ملاصداً به عنوان حد و چارچوبی برای فهمیدن همان فرم از دیدگاه

گروتندیک و همان صورت از دیدگاه ارسطو و ابن عربی است. بنابراین فرم چیزی است که از ساختار مجردتر و بالاتر است. در سایه این آراء می‌توان فلسفه فرمالیسم هیلبرت را بهتر فهمید. هرچند که پیروان هیلبرت فرمالیسم را چیزی نمادین و از جنس بازی با نمادها می‌دانند و آراء هیلبرت را در جایگاه درست خود قرار نداده‌اند. اگر در آراء ریاضیدانان بزرگ جستجو کنید و تئوری پردازی آنان را ببینید، درک آنان از فرم را بسیار نزدیک ساختار خواهید یافت و آن را چیزی آسمانی نمی‌بینند. اما پاسخ من این که بسیاری از انسان‌ها به همان چیزی که نزدیک زمین است آسمان می‌گویند و از عظمت حقیقی آسمان و اینکه زمین در آسمان غوطه‌ور است توجه ندارد. عالم اسم در برابر عالم رسم چیزی مانند زمین در برابر آسمان‌هاست. آسمان‌هایی که آسمان دنیا یکی از آنها است و به عظمت همه عالم ماده است. زمین چیزی ناچیز غوطه‌ور در این بینهایت است. معمولاً ریاضیدانان تجربه‌ای بسیار زمینی از آسمان دارند. یعنی تجربه‌ای بسیار ساختارمند از فرم دارند و متوجه عظمت عالم فرم در برابر عالم ساختارها نیستند. در مورد هنرمندان هنرهای کلاسیک نیز و آنچه ایشان فرم می‌نامند و در برابر محتوا قرار می‌دهند چیزی در همان حول و حوش و اطراف محتواست. فکر کردن به فرم مستقل از محتوا برایشان بیش از اندازه مجرد است. همانطور که برای ریاضیدانان فهم فرم مستقل از ساختارها و دور از ساختارها امری غیرممکن می‌نماید. حتی ریاضیدانان هم در شناخت خود از چنین درجه تجرید بالایی از ادراک برخوردار نیستند. این نکته برجستگی ارسطو، ابن عربی و ملاصدرا به معرض دید ما قرار می‌دهد.

۱۶- آیا ریاضیات هنر است یا تکنیک؟

بهتر است دقیق‌تر بپرسیم. آیا ریاضی انجام دادن خلق هنری است یا پیروی از تکنیک‌های از پیش تعیین شده؟ پاسخ اینکه بستگی دارد به کار ریاضی کدام ریاضیدانان نگاه کنیم. آیا ریاضیدانانی که در زمین‌های بازی از پیش خلق شده ریاضیات انجام می‌دهد را مد نظر قرار می‌دهیم یا ریاضیدانانی که آن زمین‌های بازی را خلق کرده‌اند و جولانگاه اندیشه دیگران قرار داده‌اند؟ پس باید گفت نزد اکثری ریاضیات تکنیک است و نزد اقلی خلق هنری است. همانطور که نزد اکثر خوشنویسان خطاطی تکنیک است و نزد اقلیتی خلق شیوه‌ای جدید اتفاق می‌افتد که آن هم ممکن است ماندگار شود یا نشود. پس بهتر و حقیقت‌نماتر است اگر به جایی هنر از خلق هنری استفاده کنیم. ریاضیدانان هم خلق هنری را تجربه می‌کنند. اما خلق هنری ریاضیدانان چندین مرتبه و چندین لایه تجرید و چندین مرحله دارد. خلق هنری برای هنرمندان کلاسیک ساختاری بسیار ساده‌تر دارد. بنابراین دور نیست اگر خلق هنر ریاضیدانان را با خلق هنری هنرمندان کلاسیک مقایسه کنیم و بگوییم ریاضیدانان بزرگترین هنرمندان هستند. اما چرا هنرمندان کلاسیک فراوانند، اما ریاضیدانانی که خلق هنری ریاضی را تجربه کرده‌اند در تاریخ نادر هستند؟ چون مراتب شناختی و مهارت‌های ادراکی که خلق هنری ریاضی لازم دارد بسیار فراتر هستند از آنچه یک هنرمند کلاسیک خلق هنری می‌نامد. تاثیری که یک ریاضیدان خلاق بر تمدن بشری می‌گذارد هم بسیار فراتر از خلق هنری هنرمند کلاسیک است. خوارزمی کجا و لئوناردو داوینچی کجا؟ خیام کجا و میکال آنژ کجا؟

خواجه نصیرالدین طوسی کجا و مانی نقاش کجا؟ نوآوری‌های عالم ریاضی کجا و مکاتب هنری سده‌های اخیر کجا؟ حال با این پرسیکتیو که با مقایسه ریاضیدانان و هنرمندان هنر کلاسیک انجام دادیم به سوال هنر چیست برمی‌گردیم.

۱۷- بازگشت به سوال هنر چیست؟

ارزش انسان به این است که تعریف مشخص شده و از پیش تعیین شده‌ای ندارد. انسان اشرف مخلوقات است چون مخلوقی است که می‌تواند خودش را تعریف کند انسان می‌تواند آن چیزی باشد که در تخیل خود صورت بخشیده است. پس بالاترین خلق هنری خلق انسان است. بزرگترین هنرمندان افرادی مانند کنفوسیوس، بودا، افلاطون، ارسطو هستند، زیر سایه ادیان ابراهیمی بزرگترین هنرمندان کندی، فارابی، ابن سینا، توماس آکوئیناس، غزالی، خواجه نصیرالدین طوسی، سهروردی، ابن عربی، ملاصدرا و مانند آن هستند. بزرگترین هنر، هنر انسان‌سازی است که از آن پیامبران و اولیاء الهی است. هنرهای دیگر هم باید زیر سایه همین هنر فهمیده شوند. خلق هنری یک ریاضیدان تا چه اندازه انسان‌ساز است و تا چه اندازه بر ساختار شناختی بشری تاثیرگذار است؟ خلق هنری یک هنرمند کلاسیک تا چه اندازه بُرد دارد؟ بتهون یا موتزارت چه تاثیری بر تمدن بشری گذاشتند؟ فهم ما از انسان را چقدر تعالی دادند؟ استاندارد ما از زیبا زیستن را چقدر بالا آوردند؟ درک ما از زیبایی حقیقت را چگونه رهنما شدند؟ بعد از ایشان ما چه انتظاری از زیبایی حقیقت داریم؟ بعد از آنها ما از بهشت چه می‌فهمیم که قبلاً نمی‌فهمیدیم؟ نکته اینجاست که پاسخ این سوالات در مورد هنرمندان کلاسیک نیاز به پیش زمینه‌ای ادراکی ندارد و همه پاسخ آن را می‌فهمند، اما اگر همین سوال را در مورد فیلسوفان شرقی و فیلسوفان یونانی و فیلسوفان ایران اسلامی بکنیم هر کسی پیشنیازهای لازم برای درک سهم آنان در ارتقاء بشریت را نخواهد داشت. حال شما خودتان بفهمید که درباره انبیاء و اولیاء وضع چطور است.

ندارند چشم از خلاقیت پسند که ایشان پسندیده حق بسند